



## نقاط قوت خود را دریابید

بیشتر افراد نمی‌دانند که چه توانایی‌هایی دارند. وقتی از افراد درباره نقاط قوتشان سوال می‌کنید، به شما خیره می‌شوند یا در جواب، از دانش و مهارت‌های خود حرف می‌زنند که البته این جوابی نادرست است.

## چه جنبه‌هایی از شخصیت‌تان را می‌توانید تغییر دهید

### دانش

فیلسوف‌ها قرن‌ها درباره مفهوم دقیق دانش بحث کرده‌اند و ما نمی‌خواهیم وارد همان بحث‌های تکراری شویم. پس اجازه دهید گامی فراتر نهمیم. بگذارید فقط بگوییم به منظور ساختن نقاط قوت‌تان، دودسته دانش جداگانه وجود دارد. شما به هر دودسته نیاز دارید که خوشبختانه هر دو را می‌توانید به دست آورید.

اول، شما به دانشی بر پایه حقیقت‌ها نیاز دارید که مفاهیم نامیده می‌شوند؛ برای مثال وقتی شما شروع به آموختن یک زبان می‌کنید، لغت‌ها دانش حقیقی هستند.

شما باید معنای هر کلمه را بدانید وگرنه نمی‌توانید به آن زبان صحبت کنید. به همین نحو، یک فروشنده نیز باید وقت صرف کند تا درباره ویژگی محصولاتش آموزش ببیند. نمایندگان ارائه‌دهنده خدمات به مشترکین تلفن همراه نیز باید از منافع هر برنامه تلفنی آگاه باشند. یک خلبان باید از سیگنال‌های ثبت‌شده برای رفتن به نقاط مختلف آگاهی داشته باشد. پرستاران باید دقیقاً بدانند مقدار مناسب تجویز یک دارو برای هر مرحله چقدر باید باشد.

باوجوداین، آگاهی از دانش حقیقی، عملکرد عالی را ضمانت نمی‌کند؛ اما برتر بودن بدون این آگاهی غیرممکن است. پس مهم نیست که مهارت‌ها و استعداد‌های شما چه چیزهایی باشند. اگر ندانید حاصل رنگ قرمز و سبز رنگ قهوه‌ای است، شما هیچ‌وقت یک نقاش خوب نخواهید شد. به‌طور مشابه، همه‌جا ابتکار و خلاقیت برای برتر بودن شما مفید نخواهد بود؛ مثلاً در زمینه طراحی نور، نور قرمز و نور سبز در هنگام ترکیب با هم رنگ قهوه‌ای را ایجاد نمی‌کنند. نور قرمز و نور سبز، رنگ زرد را ایجاد می‌کنند. دانش بر پایه حقیقت‌هایی مانند این موارد می‌تواند شما را به چالش بیندازند.

گونه دوم دانش که شما به آن نیاز دارید، دانش تجربی است که نه می‌توانید در کلاس درس آن را بیاموزید و نه در کاتالوگ‌ها بیابید. در عوض دانش تجربی چیزی است که شما باید در راهی که قدم برمی‌دارید آن را بیاموزید و برای خود نگه‌دارید. هر محیط فرصت‌هایی را برای آموختن به ما می‌دهند. واضح است که به‌منظور ارتقای نقاط قوت‌تان باید متوجه این فرصت‌ها باشید و سپس آن‌ها را به کار برید.

برخی از دانش‌های تجربی را راحت‌تر می‌شود تصور کرد. واضح‌ترین نمونه‌ها را در نظر بگیرید: ارزش‌ها و آگاهی‌های مربوط به خودتان. اگر می‌خواهید نقاط قوت خود را بسازید، هر دو مورد باید اصلاح شوند و با گذشت زمان پیشرفت کنند. در حقیقت وقتی می‌گوییم: این مورد و آن مورد در او تغییر کرده است، منظورمان این است که شخصیت او به‌صورت بنیادین تغییر کرده است اما ممکن است ارزش‌هایش یا میزان راحتی‌اش با یک فرد خاص تغییر کرده باشد.

چالز کلسون، مشاور مخصوص رئیس‌جمهور نیکسون به زندان افتاد چون وفاداری

بیش از حدش به رئیس جمهور باعث شد برای محافظت از او مرتکب جنایت شود. حالا او را یک مسیحی تازه متولد شده می‌پندارند. آیا او تغییر کرده است؟ جواب این سوال در کتاب «همان‌طور که هستید» اثر وینفرد گالاگر پیدا می‌شود: چالز کلسون وقتی همراه نیکسون بود، مادر بزرگش را تا حد مرگ کتک زد و پس از آن گویی دوباره متولد شد. به احتمال زیاد او همیشه رفتاری افراطی و بسیار احساساتی داشته است؛ اما حالا او دوستان و دشمنانی متفاوت دارد. ذات او تغییر نکرده است، او تمام کارهایش را با افراط انجام می‌داد. طرز تفکر شخصی درباره زندگی هیچ‌گاه زیاد تغییر نمی‌کند اما افراد فقط روی این مورد تمرکز کرده‌اند.

هرکجا بنگریم، نمونه‌هایی از افرادی می‌بینیم که دیدگاه‌های اصلی‌شان تغییر کرد و ارزش‌هایشان عوض شد اما نباید فراموش کنیم که ذات و سرشت اساسی این افراد تغییر نکرده است بلکه استعدادهایشان را به جهتی کاملاً متفاوت و با هدفی مثبت متمایل کرده‌اند؛ بنابراین، درسی که می‌توانیم از این افراد بگیریم این نیست که اگر افراد بخواهند به‌گونه‌ای دیگر باشند استعداد‌های تمام افراد به‌گونه‌ای نامحدود قابلیت انعطاف دارد، بلکه می‌توانیم بیاموزیم که استعداد‌هایی از قبیل هوش، یک ارزش خنثی هستند.

اگر می‌خواهید زندگی خود را به‌گونه‌ای عوض کنید که بقیه از نقاط قوت‌تان بهره‌مند شوند، پس ارزش‌هایتان را تغییر دهید. وقت خود را برای تغییر دادن استعداد‌هایتان تلف نکنید. همین مورد در زمینه خودآگاهی نیز صدق می‌کند. با گذشت زمان بهتر می‌فهمیم که حقیقتاً چه کسی هستیم.

این خودآگاهی رو به رشد برای ساختن نقطه‌قوت ضروری است چون به هر یک از ما اجازه می‌دهد استعداد‌های طبیعی را واضح‌تر بشناسیم و آن‌ها را به‌گونه‌ای پرورش دهیم که نقاط قوت شوند. متأسفانه این فرایند همیشه ساده نیست. برخی از ما به‌دقت استعداد‌های خود را شناسایی می‌کنیم اما می‌خواهیم استعداد‌های دیگری داشته باشیم.

ما به‌عنوان مخاطب هر چه می‌کوشیم ناامیدتر می‌شویم چون نمی‌توانیم استعدادی جدید کشف کنیم. اگر چنین نگرشی داشته باشیم از محیط اطرافمان زیاد لذت

نخواهیم برد. مهم نیست چه دوره‌هایی را گذرانده باشیم یا چند کتاب خوانده باشیم؛ این موضوع ما را آزرده خواهد کرد، شرایطمان دشوار خواهد شد و به نظر می‌رسد حتی بهتر است که همیشه نقش کسی را بازی کنید که نیستید. خودتان می‌دانید که چه حس بدی دارد.

ناگهان شما کشف می‌کنید: من هرگز نباید شغل فروشندگی را انتخاب می‌کردم. از آزدن مردم بدم می‌آید. یا ممکن است بگویید: من مدیر نیستم! بیشتر ترجیح می‌دهم کار خودم را انجام دهم تا مسئول کارهای افراد دیگر باشم. این‌گونه است که ما به مسیر نقاط قوت خود برمی‌گردیم و دوستان ما تحت‌تاثیر اتفاقات خوبی قرار می‌گیرند که در نتیجه آن رخ می‌دهد: میزان تولیدمان افزایش می‌یابد و نگرش وسیع‌تر پیدا می‌کنیم.

دوستان ما به ما نگاه می‌کنند و می‌گویند: نگاه کن، تغییر کرده. در واقع چیزی خلاف تصور آن‌ها اتفاق افتاده است. آنچه در ظاهر به‌عنوان تغییر رخ داده است، در واقع پذیرش عوامل تغییرناپذیر وجود ما هستند؛ یعنی استعدادهایمان. ما تغییر نمی‌کنیم. ما فقط استعدادهایمان را می‌پذیریم و دوباره روی زندگی متمرکز می‌شویم. ما نسبت به خود، آگاهی بیشتری به دست آورده‌ایم. برای ساختن نقاط قوت‌تان لازم است شما نیز همین کار را انجام دهید.